

"جنبش چپ"، دشمن ایران

فاضل غیبی

حکومت اسلامی ایران پدیده‌ای بی نظیر در تاریخ جهان است. هیچیک از تئوری‌های سیاسی در موردش صادق نیست. تو گویی رابطه حکومت و مردم بکلی قطع است. نه اعتراضی به جایی می‌رسد و نه فریادی به گوش می‌رسد. این پدیده بیسابقه را مردم ایران اینک ۳۷ سال است تحمل کرده‌اند. هیچیک از روش‌های ممکن به تغییری منجر نشده، که برعکس، گویی حکومت عمد دارد نه تنها به مردم ایران که به جهانیان مکرراً ثابت کند پایبند هیچگونه معیار اخلاقی و یا موازین عرفی نیست و جز تحقق اسلام ناب دغدغه‌ای ندارد.

اینجا هدف برشمردن جنایت‌های ۳۷ سال گذشته نیست، بلکه کوشش برای بررسی چیستان یاد شده از دید فلسفه سیاسی است. هدف یافتن پاسخ بر این پرسش است که چگونه ممکن است حکومتی بر شهروندان خود هر بیدادی را روا دارد و آنان نه تنها بر او نشورند، بلکه هرزگاهی بشمار میلیون‌ها پای صندوق‌های رأیی می‌روند که همه می‌دانند نمایشی تبلیغی است برای توجیه و تثبیت قدرت حکومت اسلامی.

برخی برآنند که ایمان مذهبی بخشی از مردم ایران ضامن و پایگاه حکومت است. اگر چنین است چرا این مردم دست به دامان عقب مانده‌ترین قشر ملایان زده‌اند و توجهی به نمایندگان "اسلام امروزی" ندارند؟! وانگهی مردم مذهبی نیز چرا باید از حکومتی که کشور را به خاک سیاه نشانده است، خرسند باشند؟

بنابراین باید پرسید، کدام نیروی نامرئی قدرت ملایان را چنان تضمین می‌کند، که گویی از طرف مردم ایران به آنان چک سفیدی داده‌اند تا هرچه می‌خواهد بکند و تازه طلبکار هم باشد!

باید اعتراف کرد، با معیارهای علمی چنین پدیده‌ای در تاریخ جهان بیسابقه است و از آنجا که هر حکومتی در کنش و واکنش با مردم برقرار است حکومت اسلامی ایران از نظر علمی نمی‌تواند وجود خارجی داشته باشد!

از همان فردای انقلاب ۵۷ فرهیختگان ایرانی درباره این مشکل کنکاش می‌کنند، اما باید اعتراف کنیم در گشودن این چیستان تا بحال در اول راه مانده‌ایم. نوشتار حاضر کوششی ابتدائی در راستای طرح این مشکل است.

باید پرسید، کدام نیروی نامرئی عظیم حافظ ملایان حکومت‌گر است، که نه تنها همچنان بر مسند قدرت برقرارند، بلکه نفوذشان در ایران و خارج نیز رو به فزونی است؟ اگر باور نداریم که دستی غیبی پشتیبان قدرت شان است باید چشم‌ها را بشوریم و نیروی نامرئی پشتیبان آنان را بیابیم.

در جستجوی این نیرو به پدیده بی نظیر دیگری برمی‌خوریم. این پدیده قشری اجتماعی است، متشکل از گروه بزرگی از ایرانیان در داخل و خارج از کشور. این گروه بازمان‌گان سازمان‌های چپی هستند که بویژه در دو سه سال پس از انقلاب توانستند بخش بزرگی از جوانان ایران را به خود جلب کنند.

این گروه خود را هوادار زحمتکشان و خواستار عدالت اجتماعی می‌داند، اما اگر واقع‌بینانه بنگریم، در تاریخ صد ساله‌ای که پشت سر دارند قدم محسوسی در راه بهبود وضع زحمتکشان ایران و گسترش عدالت اجتماعی برنداشته‌اند! در هیچ مرحله‌ای با آنچه موجب پیشرفت کشور شد همکاری نکردند، نه پشتیبان اقدامات رضاشاه بودند و نه کمکی به مبارزات مصدق کردند، با همه قوا از تحقق "انقلاب سفید" جلوگیری کردند، اما در انقلاب اسلامی به قدرت یافتن حکومتی کمک کردند که همه دستاوردهای مدنی صد ساله اخیر را به باد داد.

بنابراین آنان را می‌توان بیشتر جمعی با باورهای مشترک دانست؛ مانند گروه‌های مذهبی که به اصول خدشه‌ناپذیری پایبند هستند. برای دو اندیشمند اروپایی احترام بسیاری قائل‌اند، اما به اصولی اعتقاد دارند که آنان را به شیعیان نزدیک تر می‌کند تا به مارکس و انگلس!

از جمله، برای "رفقا"یی که مورد آزار قرار گرفته‌اند، صرفنظر از آنکه رفتار آنان چه بوده است، احترامی خدشه‌ناپذیر قائلند. فراتر از آن، کسانی را که در این راستا جان خود را از دست داده‌اند، بعنوان "شهیدان به خون خفته" از تقدسی مذهبی برخوردار می‌دانند و هرگونه چون و چرا درباره رفتار آنان را ناروا می‌شمردند. اما در عین حال از هواداران خود می‌خواهند رفتار "شهدا" را الگوی زندگی و عمل خود سازند. این سازمان‌ها مانند فرقه‌های شیعی هرچند یکدیگر را رقیب و حتی دشمن می‌شمردند، اما همگان در تقدیس برخی از "شهادای کبیر"، مانند: ارانی، روزبه، جزنی و گل‌سرخي .. هم‌اوا هستند.

"جنبش چپ" بویژه در دو دهه ۲۰ و ۵۰ توانست بخش بزرگی از جوانان غیرمذهبی را در مدار جاذبه خود قرار دهد. جوانانی که در پی آشنایی با دانش‌های "غربی" برای اعتقادات مذهبی ارزشی قائل نبودند، اما هنوز به شناخت ارزش‌های مدنیت نوین نرسیده و به سادگی جذب شعارهای ساده‌انگارانه می‌شدند. جنبش چپ توانست با تسلط خود بر فضای فرهنگی ایران به این جوانان هویت سرافرازی بدهد.

کانون اصلی آرای "جنبش چپ" مبارزه آشتی‌ناپذیر با "امپریالیسم جهانی" است. در این میان حتی برایشان مهم نیست که مبتکر این نظریه، یعنی اتحاد شوروی، در این مبارزه شکست خورد و تنها توانست صفحه‌ای سیاه و خونین به دفتر تاریخ اضافه کند.

"چپ‌های ما گویی اتفاقی نیفتاده، همچنان بر طبل تبلیغات نیم قرن گذشته می‌کوبند. چنانکه با همه بیدادی که به اسم و رسم مذهب بر ایرانیان رفته، همچنان روشنگری ضدمذهبی را بی‌احترامی به "عقاید توده" می‌انگارند و با آنکه خفت امروزی ایرانیان را می‌بینند، هنوز هم از تاریخ "ستم‌شاهی" و هویت باستانی بیزارند.

جمعی بزرگ از جوانان مملکت را با این تبلیغات سفیهانه به مخالفت و درگیری با رژیم شاه کشاندند و قتل و ترور را به نام "حماسه آفرینی" ستایش کردند. در این راه جان‌صدها تن از جوانان ایرانی را به باد دادند و هنوز هم کلمه‌ای در انتقاد از "مبارزه مسلحانه" به میان نیاورده‌اند و از "سیاهکل" بعنوان سرفصل مبارزاتی یاد می‌کنند که گویی می‌توانست ایران را به نیکبختی برساند!

باید پرسید، آیا در "جنبش چپ" با پیرمردانی ناتوان از درک ندانم‌کاری‌های خود روبرویم یا با "جنبشی" سروکار داریم که در سرنگونی حکومت شاه نقش اساسی داشت و باید در حفظ حکومت اسلامی به عنوان عاملی تعیین‌کننده شناخته شود؟

هواداران "جنبش چپ" هنوز پس از سه دهه که از جان‌کندن ایران زیر فشار حکومت اسلامی می‌گذرد، بجای انتقاد از خود بخاطر زمینه‌سازی انقلاب، هنوز هم عذرآزارند که ملایان انقلاب را دزدیدند! باید از آنان پرسید، واقعاً فکر می‌کنند اگر بجای ملایان به قدرت می‌رسیدند آینده بهتری را برای ایران رقم می‌زدند؟ آیا رفقای آنان در افغانستان، اتیوپی، سومالی و آنگولا... چیزی جز فاجعه‌بار آوردند؟ آیا از مردم ونزوئلا شرم نمی‌کنند که هم‌اوا با احمدی‌نژاد از "مبارزات" خانمان برانداز چاوز پشتیبانی کردند؟

کوتاه سخن، جنبش چپ در ایران در دو برهه اساسی فاجعه آفرید. در دوران شاه (به تبعیت از برادر بزرگ) خواهان سرنگونی بی‌چون و چرای رژیم بود و راه هرگونه تعامل و نزدیکی جامعه با حکومت را بست. بدین راه، حکومتی را که بیش از نمونه‌های مشابه توان دگردیسی بسوی دموکراسی داشت، به بحران و سرنگونی کشاند.

هواداران "جنبش چپ" هنوز هم بجای بر عهده گرفتن مسئولیت فاجعه‌ای که در آن نقش داشتند درگیر سیاست‌بافی دربارهٔ اوضاع ایران و جهان و "نبرد که بر که" در حکومت اسلامی هستند. البته اینرا امروزه در شرایط بسیار بهتری از گذشته انجام می‌دهند!

زیرا تنها کسانی که پس از ملایان از انقلاب ایران سود بردند، همانا هواداران "جنبش چپ" هستند که به شمار میلیونی فرصت یافتند در "دموکراسی‌های غربی" زندگی جدیدی را شروع کنند. گفتن ندارد که آنان همچنان بر سر مواضع گذشته خود هستند و دغدغه‌ای جز افشا "امپریالیسم و صهیونیسم" ندارند. هرزگاهی نیز برای "مطالعه" به "ایران اسلام‌زده" سفری می‌کنند تا در سایه حکومت گران اسلامی استخوان سبک کنند!

از نظر "جنبش چپ" حکومت ملایان قیمتی است که ایران باید برای "مبارزه با امپریالیسم" بپردازد. آنان، از آنجا که پس از سرکوب سازمان‌های چپ دیگر امکان قدرت‌یابی ندارند، حکومت اسلامی را تنها آلترناتیو ممکن می‌دانند. اینجا و آنجا از "نارسایی"های حکومت انتقاد می‌کنند، اما با پشتکاری سی ساله به این توهم نیز دامن می‌زنند که ممکن است ملایان ایران بتوانند هم مبارزه ضدامپریالیستی را ادامه دهند و هم ایران را به شاهراه پیشرفت و سعادت برسانند!

خط قرمز "جنبش چپ" این است که تضعیف حکومت اسلامی همانا بازگشت نفوذ "امپریالیسم و ایادی آن" به ایران است. برای "جنبش چپ" حتی مهم نیست که رژیم تهران بدترین نوع سرمایه‌داری در تاریخ جهان را پیاده کرده و میزان استثمار زحمتکشان و بیداد اجتماعی در ایران امروز در جهان نمونه است. برای آنان تنها پیشبرد مبارزه ضدامپریالیستی اهمیت دارد و به هزاران زبان با هرگونه تعلل در آن مخالفت‌اند.

بنابراین باید گفت، مردم ایران نه مسحور ملایان اند و نه سزاوار توهین‌ها و دشنام‌هایی که از چپ و راست نثارشان می‌شود. پشتیبانی میلیونی تحصیل کرده‌های چپ‌رو ایرانی است که جولانگاهی برای ملایان فراهم کرده که در آن بعنوان پیشتازان "مبارزه با امپریالیسم" ضربه ناپذیراند!

حکومتگران اسلامی بخوبی می‌دانند، مادامیکه از این پشتیبانی برخوردارند کوچکترین گزند از مخالفت داخلی و یا فشار خارجی نخواهند دید. ملایانی که حرف‌هایشان توهین به عقل سالم است، آگاهند که شعارهایشان در مبارزه با "استکبار جهانی" آنان را مورد پشتیبانی "جبهه جهانی چپ" قرار داده است. همین پشتیبانی ملایان را منزلت و نفوذ کلام بخشیده و مردم ایران را در برابرشان شاه‌مات کرده است!

جنبش چپ دیگر تشکل سازمانی ندارد، اما هواداران میلیونی آن همچنان فضای فرهنگی ایران را در دست دارند و طیفی گسترده از "جوانان سابق" در همه زمینه‌های ادبی، فلسفی و تئوری سیاسی حرف آخر را می‌زنند.

جالب آنکه بخش بزرگی از "جنبش چپ" خود را مخالف رژیم می‌داند، درحالیکه این بخش نیز با تأیید مبارزه با "امپریالیسم" در نهایت در جبهه پشتیبان حکومت اسلامی قرار دارد. نگاهی به نشریات تهران نشان می‌دهد که این بخش نیز در سایه حکومتی که وجود بی‌آزارترین مردم جهان، یعنی درویشان و بهائیان را تحمل نمی‌کند، از آزادی برای فعالیت فرهنگی و تبلیغی برخوردار است.

اگر از مظلوم‌نمایی هواداران جنبش چپ صرف‌نظر کنیم می‌توانیم موفقیت بزرگ‌شان را دریابیم که پس از نیم قرن مبارزه، به پیروزی رسیدند و به کوشش آنان حکومتی در ایران زمام قدرت را در دست گرفت که هدف اصلی چپ‌ها، یعنی "مبارزه با امپریالیسم"، به شیشه عمرش بدل شده است. تنها اشکال کار اینستکه هدف "مبارزه" ملایان آن نیست که "جنبش چپ" در آینه خیال خود دارد، بلکه فقط بهانه‌ای است برای دستیابی به تسلط اسلام بر جهان! کوتاه سخن، حکومت اسلامی مادامیکه از پشتیبانی قشر عظیم فرهیختگان چپ‌اندیش ایرانی برخوردار است بر مسند قدرت به راه رفته ادامه خواهد داد و تنها روزنه امید برای ایران تجدید نظر هواداران "جنبش چپ" در جهت منافع ملی است.

هواداران سازمان‌های چپ در اکثریت قاطع به انگیزه خدمت به ایران و سربلندی ایرانیان به هواداری از این سازمان‌ها جذب شدند و باید بتوانند به همین انگیزه در آرای خود تجدید نظر کنند.

تنها راه برون رفت از بن بست کنونی قبول و اعلام این واقعیت است که تنها راه نیکبختی ایران نزدیکی و همکاری همه جانبه با همه کشورهای جهان و بویژه کشورهای پیشرفته است. ایران تنها به دست همه ایرانیان می‌تواند نوسازی شود و پیش شرط همکاری همه شهروندان تحقق دموکراسی و موازین شناخته شده مدنیست نوین است. تنها زمانی که فرهیختگان ایرانی چنین بیندیشند راه ایران به سوی آینده‌ای روشن گشوده خواهد شد.